

در دفاع از دسترسی معرفتی ویژه به طول متر استاندارد

محمد‌هادی صفایی

چکیده: کریپکی در دفاع از معرفت پیشینی به صدق‌های امکانی مثال پُرمناقشه‌ای درباره معرفت به طول متر استاندارد مطرح می‌کند. در این مقاله با بررسی دو انتقادِ سمن استدلال کرده‌ام که اولاً شخص تثبیت‌کننده مرجع از نوعی دسترسی معرفتی ویژه به طول متر استاندارد برخوردار است و ثانیاً تجربه ادراکی او از متر استاندارد در توجیه باور او درباره طول متر استاندارد نقشی ایفا نمی‌کند.

به باور کریپکی، شخصی که مرجع نشانگرِ صلبِ «یک متر» را با ارجاع به «طول میله S در لحظه t » تثبیت کرده است، به این گزاره امکانی صادق که «طول میله S در لحظه t یک متر است» معرفت پیشینی دارد. در بخش نخست این مقاله ادعای کریپکی و استدلال‌های او به نفع این ادعا را تشریح می‌کنم. بخش دوم شامل صورت‌بندی و تحلیل دو انتقاد اصلی سمن به این ادعای کریپکی است. در بخش سوم در پاسخ به یکی از انتقادات سمن، استدلال می‌کنم که شخص تثبیت‌کننده مرجع با از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع عبارت «یک متر»، به این واقعیت که «طول میله S در لحظه t یک متر است»، نوعی دسترسی ویژه¹ معرفتی پیدا می‌کند. در بخش چهارم ضمن بحث درباره برخی انتقادات مربوط به استدلال بخش سوم، با کمک یک مثال نشان می‌دهم که تجربه شخص تثبیت‌کننده مرجع از میله S ، مانع از دسترسی معرفتی ویژه او به طول متر استاندارد نیست و در نتیجه ادعای سمن درباره نقش توجیهی این تجربه نادرست است.

1. کریپکی و معرفت پیشینی به طول متر استاندارد

کریپکی در دفاع از معرفت پیشینی² به گزاره‌های امکانی³، مثال پُرمناقشه و جالب توجهی درباره متر استاندارد مطرح می‌کند (کریپکی، 1980، 54-56). فرض کنید شخصی برای نخستین بار با نگاه به میله‌ی S که در مقابلش قرار دارد، مرجع عبارت «یک متر» را با وصف معین «طول میله S در لحظه t » تثبیت کند. او قصد می‌کند که عبارت «یک متر» را

1. Privileged access
2. A Priori Knowledge
3. Contingent proposition

به‌عنوان نشانگری صُلب⁴ به کار برود، بنابراین وصف معین «طول میله S در لحظه t» معنای⁵ عبارت «یک متر» را به‌دست نمی‌دهد بلکه صرفاً مرجع⁶ این عبارت را تثبیت می‌کند. اکنون گزاره «طول میله S در لحظه t یک متر است»⁷ را در نظر بگیرید. این گزاره در جهان بالفعل صادق است، اما با توجه به صُلب بودن نشانگر «یک متر»، جهان‌های ممکن بسیار زیادی وجود دارند که این گزاره در آن جهان‌ها کاذب است؛ در این جهان‌ها طول میله S در لحظه t بزرگتر یا کوچکتر از یک متر است. پس صدق گزاره فوق، یک صدق امکانی است.

اکنون فرض کنید شخص تثبیت‌کننده‌ی مرجع عبارت «یک متر»، درست در لحظه تثبیت مرجع، به گزاره فوق باور آورده باشد. در وهله نخست، شهودا به نظر می‌رسد که باور شخص تثبیت‌کننده مرجع به گزاره صادق مربوط به متر استاندارد، در این شرایط، مصداق معرفت است. حال سؤال اینجاست که معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع به این گزاره صادق از چه طریقی حاصل شده است؟ آیا تجربه دیداری او از طول میله S، در موجه بودن باورش به این گزاره نقشی ایفا کرده است؟ به عبارت دیگر، آیا معرفت او به این گزاره پیشینی است یا پسینی؟ به باور کریپکی، معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع به این حقیقت امکانی، از نوع معرفت پیشینی است زیرا شخصی که مرجع عبارت «یک متر» را با ارجاع به طول میله S در لحظه t تثبیت کرده است، به صورت «اتوماتیک» و بدون نیاز به «بررسی بیشتر» میله S می‌داند که طول میله S در لحظه t یک متر است (کریپکی، 1980، 56).

از آنجا که عبارت «یک متر» نشانگری صلب است، طبق نظریه میل‌گرایی⁸، گزاره متعلق باور شخص تثبیت‌کننده مرجع یک گزاره منفرد⁹ خواهد بود، بطوریکه خود ویژگی «یک متر بودن» جزء سازنده آن گزاره است. اگر گزاره متعلق باور شخص تثبیت‌کننده مرجع، یک گزاره منفرد باشد آنگاه این سؤال قابل طرح است که آیا این شخص می‌تواند بدون داشتن نوعی رابطه ادراکی مستقیم یا غیرمستقیم (بواسطه گواهی دیگران) با ویژگی «یک متر بودن»، چنین

4. Rigid designator

5. Meaning

6. Referent

7. در واقع گزاره مورد نظر کریپکی این است: «اگر S وجود داشته باشد، آنگاه طول میله S در لحظه t یک متر است». کریپکی، شرط «اگر S وجود داشته باشد» را به این دلیل اضافه کرده تا به یک اشکال مقدر پاسخ بدهد و آن اینکه اگر طبق ادعای کریپکی شخص تثبیت‌کننده مرجع به این گزاره که «طول میله S در لحظه t یک متر است» معرفت پیشینی داشته باشد، آنگاه چون صدق این گزاره مستلزم صدق این گزاره است که «میله S وجود دارد» و چون معرفت بر روی رابطه استلزام بسته است، آنگاه باید تصدیق کنیم که شخص تثبیت‌کننده مرجع به صورت پیشینی می‌داند که «میله S وجود دارد». اما این نتیجه اخیر به نظر نادرست می‌رسد، زیرا معرفت به بود و نبود اشیاء فیزیکی الزاماً معرفتی پسینی است، گمان می‌کنم که کریپکی پیشاپیش به اهمیت چنین انتقادی توجه داشته است و تلاش کرده تا پاسخی برای این انتقاد فراهم کند. برای مثال نگاه کنید به بونجور، 1998، 13-12 و توری، 2011، 328-329.

8. Millianism

9. Singular proposition

گزاره‌ای را فهم کرده و به آن باور داشته باشد؟ اما صرف نظر از پاسخ به این سؤال، دست‌کم در مثال مورد نظر درباره متر استاندارد، وجود این رابطه ادراکی بین شخص تثبیت‌کننده مرجع و ویژگی «یک متر بودن» تضمین شده است زیرا شخص تثبیت‌کننده مرجع، واجد تجربه‌ای دیداری از طول میله S است. با در نظر گرفتن این رابطه ادراکی، شخص تثبیت‌کننده مرجع در شرایط مناسب برای فهم این گزاره منفرد و باور به آن قرار می‌گیرد.

یک نکته مقدماتی درباره ادعای معرفت‌پیشینی شخص تثبیت‌کننده مرجع، توجه به تمایز بین نقش تجربه در فراهم آوردن شرایط لازم برای فهم یک گزاره از یک سو و نقش تجربه در توجیه باور به یک گزاره از سوی دیگر است (دیویدسون، 2007، 969). این حقیقت که تجربه ادراکی شخص تثبیت‌کننده مرجع در فهم او از گزاره منفرد درباره متر استاندارد مدخلیت دارد، الزاما نتیجه نمی‌دهد که این تجربه برای باور او به این گزاره نقش توجیهی نیز داشته باشد. در اینجا لازم است به تمایز نقش تجربه در فراهم کردن شرایط فهم یک گزاره از یک سو و نقش تجربه در توجیه باور به آن گزاره از سوی دیگر توجه کنیم. به عنوان مثال شخصی را در نظر بگیرید که به گزاره منفرد «دوچرخه، یک وسیله حمل‌ونقل است» باور داشته باشد. فرض کنید که فهم این گزاره منفرد، مستلزم برخورداری از نوعی رابطه ادراکی مستقیم با ویژگی «دوچرخه بودن» باشد. اکنون به نظر می‌رسد که اگرچه برخورداری از این تجربه ادراکی شرط لازم باور شخص به این گزاره منفرد است، اما لزوما چنین نیست که در توجیه باور او به این گزاره نیز مدخلیت داشته باشد، یعنی توجیه او برای باور به این گزاره می‌تواند از نوع توجیه پیشینی و بدون ارجاع به تجربه ادراکی باشد.¹⁰ بنابراین چنین نیست که نقش تجربه در فراهم آوردن شرایط فهم یک گزاره، همواره مستلزم نقش آن تجربه در توجیه باور به گزاره متعلق باور باشد. به همین ترتیب در مثال متر استاندارد نیز نمی‌توانیم از صرف وجود تجربه ادراکی و نقش این تجربه در فراهم کردن شرایط فهم گزاره، بلافاصله به این نتیجه برسیم که تجربه مورد نظر در توجیه باور شخص تثبیت‌کننده مرجع نیز مدخلیت دارد.

همانطور که دیدیم، کریپکی ادعایش درباره پیشینی بودن معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع به گزاره متر استاندارد را بر این ملاحظه به ظاهر شهودی مبتنی می‌کند که شخص تثبیت‌کننده مرجع بصورتی اتوماتیک و بدون بررسی بیشتر درباره اندازه میله S به این گزاره باور می‌آورد که «طول میله S در لحظه t یک متر است». اگرچه مقصود دقیق کریپکی از این ملاحظات چندان واضح نیست، اما شاید بتوانیم استدلال او را به نحو دقیق‌تری بیان کنیم. در اینجا ظاهرا کریپکی دو استدلال مختلف به نفع ادعایش ارائه کرده است. نخست اینکه شهودا به نظر می‌رسد که صدق گزاره

10. اگر درباره پیشینی بودن معرفت به این گزاره تردیدی وجود دارد، خواننده می‌تواند هر گزاره دلخواه مشابهی را در نظر بگیرد. مثلا خود سمن برای توضیح تمایز بین نقش تجربه در فهم و توجیه از گزاره «همه دوچرخه‌ها دوچرخه هستند»، استفاده می‌کند (دیویدسون، 2007، 969).

مربوط به متر استاندارد از منظرِ شخص تثبیت‌کننده مرجع تا حدودِ زیادی یک صدقِ پیش‌پافتاده¹¹ است و درست به همین دلیل این شخص به صورت اتوماتیک به این گزاره باور می‌آورد. یک تبیین اولیه برای این ویژگیِ پیش‌پافتاده بودن می‌تواند این باشد که آن را نشانه‌ای از پیشینی بودنِ معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع تلقی کنیم. به بیان دیگر کریپکی در دفاع از پیشینی بودنِ معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع، نوعی استدلال از طریق بهترین تبیین¹² ارائه کرده است. دوم اینکه باز شهودی به نظر می‌رسد که شخص تثبیت‌کننده مرجع برای معرفت به این گزاره نیازی به اندازه گرفتن طول میله S ندارد و اساساً معلوم نیست که حتی اگر بخواهد چگونه می‌تواند چنین اندازه‌گیری را انجام بدهد. این در حالی است که برای معرفت به اندازه اشیاء دیگر ناچار است که طول آن‌ها را با کمک همین متر استاندارد اندازه بگیرد. کریپکی ظاهراً برای تبیین این فکتِ معرفت‌شناختی به تمایز بین معرفتِ پیشینی و پسینی متوسل شده است. پیشینی بودنِ معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به طولِ میله S، تبیینِ قدرتمندی برای این واقعیت معرفتی عرضه می‌کند که شخص تثبیت‌کننده مرجع برای علم به طولِ میله S نیازی به اندازه‌گیریِ میله S ندارد، یعنی در اینجا نیز نوعی استدلال از طریق بهترین تبیین در کار است.

کریپکی در حاشیه استدلالش برای پیشینی بودنِ معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع، به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه ادعای پیشینی بودنِ معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به این معنی نیست که او با از سر گذراندنِ فرآیند تثبیت مرجع به حقیقتِ تازه‌ای که پیش از این از آن بی‌خبر بوده، معرفت یافته است (کریپکی، 1980، 63، پاورقی 26). شخص تثبیت‌کننده مرجع پیش از فرآیند تثبیتِ مرجع عبارت «یک متر»، به این حقیقت که «طول میله S در لحظه t یک متر است» معرفتِ پسینی داشته است. در واقع، تجربه ادراکی او از میله S برای معرفت به اندازه میله S کفایت داشته است. اما گذشته از این معرفتِ پسینی، ادعای کریپکی این است که شخص تثبیت‌کننده مرجع، با از سرگذراندنِ فرآیند تثبیت مرجع، می‌تواند به صورت پیشینی نیز نسبت به این حقیقت معرفت حاصل کند. فرآیند تثبیت مرجع به شخص این امکان را می‌دهد تا حقیقتی را که پیش از این به شیوه پسینی می‌دانسته، اکنون بتواند به شیوه پیشینی بازیابی کند، یعنی فرآیند تثبیت مرجع یک حقیقتِ تازه را برای شخص آشکار نمی‌کند بلکه صرفاً یک طریق و مسیر جدید برای معرفت به حقیقتِ از پیش معلوم می‌گشاید. بنابراین، ادعای کریپکی این نیست که شخص تثبیت‌کننده مرجع به حقیقتِ مورد نظر صرفاً به صورتِ پیشینی معرفت دارد.

11. trivial

12. IBE: Inference to the best explanation

2. سمن و انتقاد از مثال کریپکی

ناتان سمن ادعای کلی کریپکی درباره امکان‌پذیری معرفت پیشینی به گزاره‌های امکانی را تصدیق می‌کند، اما مثال پیشنهادی کریپکی درباره معرفت پیشینی شخص تثبیت‌کننده مرجع به طول میله استاندارد را نمونه‌ای از معرفت پیشینی به یک گزاره امکانی نمی‌داند و معتقد است که معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع در این مثال از نوع معرفت پسینی است (دیویدسون، 2007، 972-966). استراتژی اصلی سمن در نقد مثال کریپکی معطوف به نشان دادن این نکته است که تجربه دیداری شخص تثبیت‌کننده مرجع در توجیه باور او به گزاره درباره متر استاندارد مدخلیت دارد. پیش از این اشاره کردیم که کریپکی منکر معرفت پسینی شخص تثبیت‌کننده مرجع نیست. اما طبق تلقی کریپکی، شخص تثبیت‌کننده مرجع علاوه بر این معرفت پسینی، به طریق پیشینی نیز به گزاره درباره متر استاندارد معرفت دارد. با توجه به این ملاحظه، به نظر می‌رسد که استدلال سمن به نفع پسینی بودن معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع، حداکثر نشان می‌دهد که شخص تثبیت‌کننده مرجع نمی‌تواند بدون برخورداری از تجربه ادراکی به این گزاره معرفت پیدا بکند اما اولاً سمن با این استدلال نمی‌تواند بطور قاطع نشان بدهد که شخص تثبیت‌کننده مرجع صرفاً واجد معرفت پسینی است و ثانیاً برای رسیدن به این هدف، او باید اثبات کند که نقش تجربه ادراکی شخص تثبیت‌کننده مرجع به فراهم آوردن شرایط فهم گزاره درباره متر استاندارد محدود نمی‌شود، بلکه در اصل معرفت داشتن شخص به این گزاره نیز دخیل است.

اما علاوه بر این استراتژی، سمن استدلال دیگری نیز علیه ادعای کریپکی درباره مثال متر استاندارد اقامه کرده است. او در پاسخ به ادعای کریپکی، بر این نکته تأکید می‌کند که معرفت به واقعیتی مثل اندازه یک شیء خاص لاجرم باید بر تجربه مبتنی شود و هیچ شخصی نمی‌تواند بدون توسل به نوعی تجربه دیداری به چنین حقایقی درباره اشیاء پی ببرد و علی‌القاعده تثبیت کردن مرجع واژگان نباید تغییری در موقعیت معرفت‌شناختی شخص نسبت به این حقایق ایجاد کند (دیویدسون، 2007، 966). او همچنین در جایی دیگر صورت تضعیف‌شده‌تری از این ادعا را بدین مضمون ارائه می‌کند که معمولاً بسیار عجیب است که شخصی بتواند به صورت پیشینی و بدون کمک تجربه چیزی درباره اندازه یک شیء خاص بداند (همان، 969).

در توضیح مفاد اصلی این استدلال سمن می‌توان به دو نکته اشاره کرد. نخست شاید چنین به نظر برسد که سمن در اینجا این ایده کمابیش شهودی را مطرح می‌کند که یک شخص نمی‌تواند با صرفاً از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع به معرفتی تازه درباره یک واقعیت تجربی، مثل طول یک شیء خاص، دست پیدا کند و تثبیت کردن مرجع

واژگان نمی‌تواند مولد معرفت جدید نسبت به ویژگی‌های یک شیء خاص باشد. به فرض پذیرش این ایده، همانطور که اشاره کردیم، خود کریپکی نیز معتقد است که فرآیند تثبیت مرجع، معرفتی تازه به شخص تثبیت‌کننده مرجع نمی‌دهد بلکه صرفاً به او این امکان را می‌دهد تا معرفتی تازه به واقعیتی از پیش معلوم پیدا کند. طبق تلقی کریپکی فرآیند تثبیت مرجع موجب نمی‌شود که شخص تثبیت‌کننده مرجع به معرفتی تازه درباره جهان نائل شود، بلکه این فرآیند صرفاً مسیری خاص برای معرفت پیشینی به فکتی از پیش معلوم می‌گشاید. بنابراین این خوانش از استدلال سمن، انتقادی را متوجه کریپکی نمی‌کند. اما حتی با در نظر گرفتن این نکته نیز شاید بتوان ادعای سمن را مجدداً بدین نحو صورت‌بندی کرد که کریپکی باید توضیح بدهد که چگونه یک فرآیند قراردادی مثل وضع و تثبیت مرجع واژگان می‌تواند چنین امکان معرفتی برای شخص تثبیت‌کننده مرجع فراهم کند.

اجازه بدهید انتقاد مورد نظر سمن را به شکل دقیق‌تری بیان کنیم. شخص تثبیت‌کننده مرجع برای آگاهی از طول یک میله دلخواه مثل F ناگزیر است که دست‌کم نوعی مواجهه‌ی تجربی (مستقیم یا غیرمستقیم) با آن میله داشته باشد و این مواجهه تجربی در معرفت او به اندازه این میله مدخیلت اساسی دارد. اما همین شخص با انتخاب دلبخواهانه‌ی میله S برای تثبیت مرجع واژه «یک متر»، توانسته به طول این میله معرفتی مستقل از تجربه نیز کسب کند. به باور سمن دست‌کم بسیار عجیب است که یک انتخاب دلبخواهانه و از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع بتواند شخص تثبیت‌کننده مرجع را در یک رابطه معرفتی خاص با یک شیء قرار بدهد. کریپکی باید توضیح بدهد که چگونه از سر گذراندن فرآیند دلبخواهانه تثبیت مرجع می‌تواند چنین دسترسی ویژه‌ای برای شخص تثبیت‌کننده مرجع فراهم آورد.¹³ به بیان دیگر چرا شخص تثبیت‌کننده مرجع از بین اشیاء مختلف، توانسته نسبت به یکی از آن‌ها، و فقط یکی از آن‌ها، واجد نوعی دسترسی معرفتی ویژه باشد. پیش‌فرض اصلی سمن در این انتقاد این است که با توجه به ماهیت دلبخواهانه و قراردادی انتخاب میله S برای تثبیت مرجع عبارت «یک متر»، فرآیند تثبیت مرجع نمی‌تواند شخص تثبیت‌کننده را در یک موقعیت معرفتی ویژه نسبت به یک شیء خاص قرار بدهد.

13. سوزم نیز در بررسی‌اش از مثال متر استاندارد، انتقادی را مطرح می‌کند که از برخی لحاظ شبیه انتقاد سمن است (سوزم، 2003: 409-408). به باور سوزم اگر شخص تثبیت‌کننده مرجع در این موقعیت معرفتی ویژه قرار دارد که بتواند به واقعیت مربوط به طول متر استاندارد معرفت پیشینی داشته باشد، آنگاه هر شخص دیگری نیز باید بتواند به این واقعیت به صورت پیشینی معرفت پیدا کند. این در حالی است که اشخاص دیگر به این واقعیت درباره طول متر استاندارد معرفت پیشینی ندارند. به بیان دیگر، کریپکی باید توضیح بدهد که چرا فقط شخص تثبیت‌کننده مرجع توانسته به این واقعیت معرفت پیشینی داشته باشد. برای بحث بیشتر درباره این انتقاد سوزم نگاه کنید به کورمن، 2010.

در ادامه استدلال خواهیم کرد که انتقاد اخیر سمن علیه کریپکی کمابیش ناموفق است و نشان خواهیم که اگرچه شخص تثبیت‌کننده مرجع به معنای دقیق کلمه فاقد معرفتِ پیشینی به گزاره مربوط به اندازه متر استاندارد است اما واجد نوعی دسترسی معرفتی ویژه به واقعیتِ مربوط به طول میله S در لحظه t است. همچنین در بخش پایانی مقاله نشان می‌دهم که استراتژی اصلی سمن نیز در نهایت ناموفق است و او نتوانسته نشان بدهد که تجربه ادراکی شخص تثبیت‌کننده مرجع در توجیه باورش درباره طول متر استاندارد مداخلیت دارد.

3. دسترسی معرفتی ویژه به طول متر استاندارد

پیش از بررسی دقیق‌تر انتقاد سمن علیه کریپکی لازم است که به نکته‌ای مهم درباره تنوع روابط معرفت‌شناختی سوژه شناسنده با جهان اشاره کنیم. فرض کنید گزاره «طول میله F یک متر است» صادق باشد. یک سوژه شناسنده می‌تواند به طُرُق مختلفی به این واقعیتِ خارجی معرفت پیدا کند. مثلاً می‌تواند طول میله F را اندازه بگیرد. همچنین ممکن است معرفتِ سوژه به این واقعیت بر گواهی قابل اعتماد دیگران متکی باشد. بنابراین، برای معرفت به این واقعیت درباره طول میله F دست‌کم دو مسیر مختلف وجود دارد. این مثال نشان می‌دهد که در حالت کلی ماهیت متافیزیکی یک واقعیت مثل «یک متر بودن طول میله F»، الزاماً رابطه معرفتی سوژه شناسنده با آن واقعیت را به یک نوع خاص محدود نمی‌کند. به علاوه، حتی اگر معرفت به یک واقعیت مثل «طول میله F یک متر است»، در اکثر قریب به اتفاق موارد متکی بر یک شیوه خاص دسترسی به آن واقعیت باشد، بدین معنی نیست که نمی‌توان به هیچ شیوه دیگری به آن واقعیت معرفت پیدا کرد. اکنون شاید بتوان ادعا کرد که این قاعده معرفت‌شناختی درباره تنوع شیوه‌های دسترسی معرفت‌شناختی به حقایق عینی، درباره نحوه‌های مختلف دسترسی پیشینی یا پسینی به گزاره‌های صادق نیز برقرار باشد؛ یعنی اگر معرفت به یک گزاره عموماً از طریق پسینی (یا پیشینی) ممکن شود، الزاماً بدین معنی نیست که هرگز نمی‌توان به شیوه پیشینی (یا پسینی) به آن گزاره معرفت پیدا کرد. اجازه بدهید مطلب اخیر را با اشاره به مثال جالبی از فرگه روشن کنیم.

اگر نظریه میل‌گرایانه درباره مداخله اسامی خاص در محتوای یک گزاره را بپذیریم، آنگاه باید تصدیق کنیم که جمله «فسروس همان فسروس است» و جمله «فسفروس همان فسفروس است»، گزاره منفردِ واحدی را بیان می‌کنند. این در حالی است که شهودا به نظر می‌رسد که ارزش معرفت‌شناختی این جملات کاملاً متفاوت است. همانطور که فرگه متذکر شده است، معرفت ما به اینکه «فسفروس همان فسفروس است» یکی از اقسام معرفت پیشینی است، اما معرفت به «فسفروس همان فسفروس است» یک معرفت پسینی و متکی بر تجارب و محاسبات نجومی فراوان است. این مثال نشان می‌دهد که اگر نظریه میل‌گرایانه درباره نام‌ها خاص و نقش آن‌ها در ساختار یک گزاره منفرد را بپذیریم،

آنگاه معرفت به یک گزاره منفرد می‌تواند به شیوه‌های مختلفی محقق شود و یک گزاره واحد هم می‌تواند به صورتی پیشینی و هم به صورت پسینی دانسته شود. بنابراین دست‌کم در چارچوب نظریه میل‌گرایانه، معرفت پیشینی به گزاره‌ای که عموماً به صورت پسینی دانسته می‌شود، ناممکن و یا حتی عجیب نیست، بلکه با توجه به مثال فرگه می‌توان دید که اتفاقاً موارد بسیار زیادی از این نوع معرفت وجود دارد. اکنون با توجه به این ملاحظه معرفت‌شناختی شاید بتوان در مقابل انتقاد سمن علیه کریپکی پاسخی کلی ارائه کرد. به عبارت دیگر، از اینکه معرفت ما به اندازه یک شیء فیزیکی خاص عموماً از طریق پسینی حاصل می‌شود، نمی‌توان نتیجه گرفت که معرفت پیشینی به چنین واقعیتی ناممکن است.¹⁴

در پاسخ به این استدلال، سمن طبیعتاً بر این نکته پافشاری خواهد کرد که این قاعده معرفت‌شناختی درباره امکان‌پذیری معرفت پیشینی به گزاره‌های امکانی را نمی‌توان درباره همه حقایق امکانی پذیرفت. پذیرش این اصل عام درباره امکان‌پذیری معرفت پیشینی به حقایق امکانی به این معنی نیست که بتوانیم هر حقیقت امکانی را به صورت پیشینی بدانیم و اتفاقاً مثال خاص کریپکی درباره متر استاندارد نمونه‌ای از حقایق امکانی است که نمی‌توانیم به نحو پیشینی به آن معرفت حاصل کنیم. مدافعان کریپکی ممکن است در پاسخ به این استدلال سمن، به ملاحظاتی درباره قوانین معرفت‌شناختی متوسل شوند. وفق این ملاحظات، قوانین معرفت‌شناختی باید بتوانند به صورت یکسان درباره همه انواع حقایق برقرار باشند؛ یعنی اگر بتوانیم امکان‌پذیری معرفت پیشینی را به برخی حقیقت‌های امکانی تصدیق کنیم، آنگاه باید بتوانیم درباره بقیه حقایق امکانی نیز چنین شرایطی را بپذیریم، مگر اینکه بتوانیم استدلالی مستقل برای محدود کردن این امکان اقامه کنیم که دست‌کم به نظر می‌رسد که سمن چنین استدلالی عرضه نکرده است. بنابراین اصلاً عجیب یا غیرعادی نیست که چنین امکانی را درباره این حقیقت که «طول میله S در لحظه t یک متر است»، نیز تصدیق کنیم.¹⁵

اما صرف نظر از این ملاحظات درباره قوانین عام معرفت‌شناختی، به نظر می‌رسد که سمن همچنان بتواند انتقادش به ادعای کریپکی را به نحوی دیگر صورت‌بندی و حفظ کند. به باور سمن، حتی به‌رغم پذیرش امکان عام

14. روبین جشین (2000) با کمک همین مثال استاندارد فرگه‌ای تلاش کرده تا از پیشینی بودن معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع دفاع کند. به عقیده او اگر طرفدار نظریه میل‌گرایی بتواند پاسخی به پازل فرگه ارائه کند، آنگاه می‌تواند با استفاده از همین پاسخ به نفع معرفت پیشینی شخص تثبیت‌کننده مرجع در مثال متر استاندارد استدلال کند. متأسفانه برای پرهیز از اطاله کلام نمی‌توانم در این مقاله به بررسی راه‌حل جشین بپردازم، اما گمان می‌کنم که این راه‌حل با مشکلاتی مواجه است و از جمله اینکه جشین توجه نکرده که راه‌حلش نمی‌تواند پیشینی بودن معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع را نشان بدهد بلکه در بهترین حالت می‌تواند نوعی دسترسی معرفتی ویژه را برای شخص تثبیت‌کننده اثبات کند.

15. ادعا نمی‌کنم که می‌توان به‌سود اصل عمومیت قوانین معرفت‌شناختی استدلال قاطعی ارائه داد. با این حال جالب است که خود سمن در بخش سوم مقاله‌اش به چنین اصلی متوسل شده است (دیویدسون، 2007، 975).

معرفتِ پیشینی به یک گزاره امکانی، همچنان این سؤال قابل طرح است که چگونه فرآیند تثبیت مرجع یک واژه می‌تواند شخص تثبیت‌کننده را در موقعیتی قرار دهد که به یک واقعیتِ امکانی درباره جهان خارجی مثل اندازه یک شیء خاص، معرفتِ پیشینی حاصل کند. کریپکی هنگامی می‌تواند معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به گزاره درباره متر استاندارد را پیشینی تلقی کند که نشان بدهد چگونه فرآیند تثبیت مرجع، شخص را در چنین موقعیت معرفت‌شناختی ممتازی قرار داده است. به عبارت دیگر، در اینجا صرفِ دفاع از امکان‌پذیریِ عامِ معرفتِ پیشینی به گزاره‌های امکانی کافی نیست، بلکه باید نشان داده شود که چگونه چنین طریقِ معرفت‌شناختی برای شخص تثبیت‌کننده مرجع گشوده شده است و بویژه اینکه چرا چنین امکانی فقط در نسبت با یک شیء خاص که آن هم به صورت دلخواهانه انتخاب شده، برقرار است؟ چرا شخص تثبیت‌کننده مرجع فقط به اندازه میله S در لحظه t معرفتِ پیشینی دارد و چنین معرفتی را در نسبت با هیچ شیء دیگری و حتی در نسبت با خودِ همین میله S در زمانی به جز t ندارد؟

همانطور که دیدیم، به اعتقاد کریپکی، تثبیتِ مرجع عبارت «یک متر» به شخص تثبیت‌کننده این امکان را می‌دهد که به صورت اتوماتیک به این واقعیت که «طول میله S در لحظه t یک متر است» معرفت حاصل کند. اجازه بدهید برای فهم بهتر استدلال کریپکی، شرایطی را فرض کنیم که شخص تثبیت‌کننده مرجع، تجربه‌ای دیداری از میله S ندارد اما مرجع عبارت «یک متر» را همچنان با «طول میله S در لحظه t » تثبیت می‌کند. در این شرایط، سمن با کریپکی موافق است که شخص تثبیت‌کننده مرجع به این گزاره معرفتِ پیشینی دارد که «عبارت «یک متر» به طول میله S در لحظه t (هر اندازه‌ای که می‌خواهد باشد) ارجاع می‌دهد»، زیرا او مرجع عبارت «یک متر» را دقیقاً با ارجاع به طول میله S در لحظه t تثبیت کرده است. به علاوه، به تصدیقِ سمن این معرفت، شخص تثبیت‌کننده مرجع را در این موقعیت قرار می‌دهد که به این گزاره نیز معرفتِ پیشینی داشته باشد که «گزاره‌ای که جمله "طول میله S در لحظه t یک متر است" بیانگر آن است، صادق است» (دیویدسون، 2007، 967 و 968 پاورقی 10).

اکنون فرض کنید که طول میله دیگری مثل F نیز در لحظه t یک متر باشد. همچنین فرض کنید شخص تثبیت‌کننده مرجع، تجربه‌ای دیداری از میله F ندارد. روشن است که چون میله F در تثبیتِ مرجع واژه «یک متر» نقشی نداشته است، شخص تثبیت‌کننده مرجع به این گزاره که «عبارت «یک متر» به طول میله F در لحظه t ارجاع می‌دهد»، معرفت ندارد. او هنگامی می‌تواند به این گزاره معرفت حاصل کند که بتواند به شیوه‌ای (مستقیم یا غیرمستقیم) طول میله F را اندازه بگیرد و یا دست‌کم با دیدنِ میله F (و با داشتنِ درکی تجربی از «یک متر بودن») تخمینی از اندازه میله F به دست بیاورد. مقایسه این موقعیت با موقعیتِ تثبیتِ مرجع نشان می‌دهد که شخص تثبیت‌کننده مرجع در نسبت با میله S معرفت‌هایی دارد که در نسبت با میله F فاقد آن‌هاست. این در حالی است که رابطه معرفتیِ پسینی و تجربیِ او با هر دو

میله یکسان است، یعنی او هیچ‌یک از این میله‌ها را ندیده است. این مثال نشان می‌دهد که فرآیند تثبیت مرجع به شخص تثبیت‌کننده این امکان را می‌دهد که دست‌کم به برخی گزاره‌های عام مربوط به میله S معرفت داشته باشد.

اکنون می‌توان دید که این تمایز موقعیت معرفتی شخص تثبیت‌کننده مرجع در نسبت با میله S و میله F چگونه می‌تواند پیشینی بودن معرفت او به طول میله S را توضیح بدهد. اگر همانطور که سمن تصدیق کرده است، معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع به گزاره‌ی «گزاره‌ای که جمله "طول میله S در لحظه t یک متر است" بیانگر آن است، صادق است» را پیشینی بدانیم، و این فرض را نیز اضافه کنیم که شخص تثبیت‌کننده مرجع با ویژگی «یک متر بودن» آشناست و در نتیجه گزاره‌ای را که جمله «طول میله S در لحظه t یک متر است» بیانگر آن است، می‌فهمد، آنگاه منطقی نتیجه می‌شود که معرفت این شخص به اینکه «طول میله S در لحظه t یک متر است»، یک معرفت پیشینی است. شخص تثبیت‌کننده مرجع از آنجا که مرجع عبارت «یک متر» را با طول میله S در لحظه t تثبیت کرده است، به‌صورت پیشینی می‌داند که عبارت «یک متر» به طول میله S در لحظه t (هر اندازه‌ای که هست) ارجاع می‌دهد. حال اگر این شخص بداند که «یک متر» دقیقاً چقدر است یعنی اگر درکی از «یک متر بودن» داشته باشد، آنگاه به‌صورت پیشینی می‌داند که طول میله S در لحظه t چقدر است، یعنی می‌داند که «طول میله S در لحظه t یک متر است». اجازه بدهید این استدلال را به شیوه‌ای دقیق‌تر صورت‌بندی کنیم:

1. شخص تثبیت‌کننده مرجع به‌صورت پیشینی می‌داند که: عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» ارجاع می‌دهد.

2. از (1) نتیجه می‌شود که شخص تثبیت‌کننده مرجع به‌صورت پیشینی می‌داند که: گزاره‌ای که جمله "طول میله S در لحظه t یک متر است" بیانگر آن است، صادق است.

3. شخص تثبیت‌کننده مرجع به‌صورت پسینی می‌داند که «یک متر بودن» چقدر است، بنابراین فهمی از گزاره‌ای که جمله «طول میله S در لحظه t یک متر است» بیانگر آن است، دارد.

4. معرفت پسینی شخص تثبیت‌کننده مرجع به محتوای گزاره مورد نظر، موجب پسینی شدن توجیه باور او به این گزاره نمی‌شود.

5. از (2)، (3) و (4) نتیجه می‌شود که شخص تثبیت‌کننده مرجع به صورت پیشینی می‌داند که «طول میله S در لحظه t یک متر است» زیرا اولاً او فهمی از این گزاره دارد و ثانیاً معرفت او به این گزاره بر معرفت پیشینی‌اش به رابطه بین «یک متر بودن» و «طول میله S در لحظه t» بنا شده است.

با پذیرش مقدمات (1) تا (4)، این استدلال معتبر است و نشان می‌دهد که چگونه فرآیند تثبیت مرجع، شخص را در نسبت با یک شیء خاص در یک موقعیت معرفت‌شناختی ممتاز قرار می‌دهد تا بتواند به صورت پیشینی به اندازه یک شیء خاص معرفت حاصل کند. با از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع، شخص تثبیت‌کننده به معرفت‌های پیشینی دست پیدا می‌کند که رابطه معرفت‌شناختی او با طول میله S را از رابطه معرفت‌شناختی‌اش با طول میله‌های مشابه مثل میله F متمایز و ممتاز می‌کند.

اگر با سمن در پذیرش مقدمه (3) هم‌رای باشیم، آنگاه باید نشان بدهیم که معرفت پیشینی شخص تثبیت‌کننده مرجع به ویژگی «یک متر بودن» مانع از پیشینی بودن معرفت او به گزاره درباره طول متر استاندارد نمی‌شود، در واقع مقدمه (4) دقیقاً به همین منظور به استدلال اضافه شده است. اما سمن نمی‌تواند به سادگی مقدمه (4) را انکار کند زیرا تنها چیزی که این مقدمه می‌گوید این است که تجربه‌ای که در فهم گزاره درباره متر استاندارد نقش دارد، در توجیه باور شخص تثبیت‌کننده مرجع نقش ایفا نمی‌کند. در دفاع از این مقدمه کافی است به این نکته توجه کنیم که طبق ادعای سمن، لازمه فهم هر گزاره منفرد، داشتن نوعی رابطه ادراکی (مستقیم یا غیرمستقیم) با شیء‌ای است که جزء سازنده آن گزاره است و آن گزاره چیزی درباره آن شیء می‌گوید. حال اگر تجربه لازم برای فهم یک گزاره منفرد، همیشه در توجیه آن گزاره نقش داشته باشد، آنگاه هیچ‌گاه نمی‌توانیم به یک گزاره منفرد، معرفت پیشینی داشته باشیم. اما همانطور که خود سمن در مقاله‌اش به درستی استدلال کرده، نتیجه اخیر نادرست است. مثلاً گزاره منفرد «دوچرخه یک وسیله حمل‌ونقل است» را در نظر بگیرید. طبق استدلال سمن، از آنجا که ویژگی «دوچرخه بودن» جزء سازنده این گزاره منفرد است، شخص شناسنده هنگامی می‌تواند این گزاره را فهم کند و به آن باور داشته باشد که ادراکی از این ویژگی داشته باشد. حال اگر تجربه‌ای که فهم این گزاره را ممکن کرده، در توجیه باور به گزاره نیز نقش داشته باشد، آنگاه معرفت به این گزاره نیز لاجرم پیشینی خواهد بود. اما به نظر شهودی می‌آید که ما به این گزاره درباره ویژگی «دوچرخه بودن» معرفت پیشینی داریم. به عبارت دیگر، انکار مقدمه (4) به منزله انکار تمایز بین نقش تجربه در فهم یک گزاره و نقش تجربه در توجیه باور به آن گزاره است. اما از آنجا که خود سمن نیز به این تفکیک قائل است، پس نمی‌تواند منکر مقدمه (4) شود.

در پاسخ، سمن ممکن است به این نکته مهم اشاره کند که اگر شخص تثبیت‌کننده میله S را در لحظه t دیده باشد و طول این میله را به‌عنوان مرجع عبارت «یک متر» در نظر گرفته باشد، پس لاجرم با همین تجربه به این حقیقت دست‌یافته است که طول میله S در لحظه t یک متر است؛ یعنی تجربه ادراکی او برای معرفت به این حقیقت امکانی کفایت می‌کند. بنابراین دست‌کم در این مورد خاص، تجربه‌ی لازم برای فهم گزاره، باور به آن گزاره را نیز همزمان توجیه می‌کند. در نتیجه شخص تثبیت‌کننده مرجع به این واقعیت که «طول میل S در لحظه t یک متر است»، معرفتِ پسینی دارد. به عبارت دیگر، سمن می‌تواند ادعا کند که مقدمه (4) در این مثال خاص نادرست است. اما همانطور که گفتیم کریپکی به هیچ‌عنوان با این تحلیل سمن مخالف نیست. کریپکی نیز معتقد است که اگر شخص تثبیت‌کننده مرجع بواسطه تجربه ادراکی از طول میله S به درک ویژگی «یک متر بودن» نائل شده باشد، آنگاه به کمک این تجربه به گزاره مربوط به متر استاندارد معرفت پسینی خواهد داشت. اما نکته اینجاست که آیا این شخص می‌تواند علاوه بر این، به‌صورت پیشینی نیز به این حقیقت معرفت حاصل کند یا نه؟ پاسخ کریپکی به این سؤال مثبت است. به باور او، هرچند که تجربه دیداری شخص تثبیت‌کننده مرجع از طول میله S یکی از روش‌های او برای معرفت به این حقیقت است، اما این نشان نمی‌دهد که این تجربه برای توجیه باور او به این گزاره که «طول میله S در لحظه t یک متر است» ضروری است. به عبارت دیگر، فرآیند تثبیت مرجع، معرفت تازه‌ای را در اختیار شخص تثبیت‌کننده قرار نمی‌دهد، اما مسیر تازه‌ای برای بازیابی یک حقیقت از پیش کشف شده را به او عرضه می‌کند.

سمن مسامحتاً می‌پذیرد که مقدمه (1) و (2) صادق است (دیویدسون، 2007، 967). در نتیجه با توجه به ملاحظات فوق درباره درستی مقدمه (3) و (4)، سمن ناچار است که نتیجه استدلال را نیز تصدیق کند؛ یعنی باید بپذیرد که معرفت شخص تثبیت‌کننده مرجع به گزاره درباره متر استاندارد پیشینی است. این استدلال نشان می‌دهد که چرا شخص تثبیت‌کننده مرجع در نسبت با یک شیء خاص واجد نوعی معرفت پیشینی است، در حالی که درباره اشیاء مشابه فاقد چنین نوع معرفتی است. با این حال در پذیرش مقدمه (1) مشکل جالب توجهی وجود دارد.

چرا شخص تثبیت‌کننده مرجع می‌داند که عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» ارجاع می‌دهد؟ همانطور که کریپکی اشاره کرده است، معرفت او مبتنی بر این واقعیت است که این شخص خودش مرجع عبارت «یک متر» را با ارجاع به طول میله S در لحظه t تثبیت کرده است، و در نتیجه به‌صورت اتوماتیک به این واقعیت که عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» ارجاع می‌دهد، معرفت پیدا می‌کند. در این استدلال به‌سود مقدمه (1)، یک مقدمه پنهان وجود دارد و آن اینکه شخص تثبیت‌کننده مرجع به قصد خودش آگاه است و معرفت او به قصد خودش موجب می‌شود که بلافاصله بداند که عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» ارجاع می‌دهد. اما آیا معرفت این شخص به

قصدهش برای تثبیت مرجع عبارت «یک متر»، از نوع معرفتِ پیشینی است؟ ظاهراً پاسخ به این سؤال منفی است زیرا معرفتِ او به قصدش، در واقع مبتنی بر نوعی تجربه درونی است. پس با توجه به نقش تجربه درونی، نمی‌توانیم این معرفت را یک معرفتِ پیشینی در نظر بگیریم. بنابراین معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به اینکه عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» ارجاع می‌دهد، نیز پیشینی نخواهد بود و مقدمه (1) کاذب است. پس معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به اندازه میله S نیز پیشینی نخواهد بود.

در اینجا، اگرچه معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به واقعیتِ ارجاع عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» به معنای دقیق کلمه پیشینی نیست، اما از آنجا که شخص به مقاصد درونی‌اش از نوعی دسترسی معرفتی ویژه برخوردار است، بنابراین معرفتِ او به این واقعیت نیز توأم با نوعی دسترسی معرفتی ویژه خواهد بود. در نتیجه معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به این واقعیت که «طول میله S در لحظه t یک متر است» نیز نوعی معرفتِ مبتنی بر دسترسی ویژه خواهد بود. استدلال فوق نشان می‌دهد که شخص تثبیت‌کننده مرجع به یک واقعیت خاص، یعنی طول میله S در لحظه t، از نوعی دسترسی معرفتی ویژه برخوردار است، هرچند که این دسترسی معرفتی ویژه به منزله پیشینی بودن معرفتِ او به این واقعیت نیست. بیانِ کریپکی نیز ضمن بحث از این مثال تردیدهایی را درباره پیشینی بودن معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به همراه دارند و کریپکی معرفتِ شخص تثبیت‌کننده را به نوعی یا به معنایی¹⁶ پیشینی دانسته است (کریپکی، 1980، 63).

اکنون می‌توانیم با توجه به این ملاحظات درباره دسترسی معرفتی ویژه‌ی شخص تثبیت‌کننده مرجع مقدمه (1) و (2) و نتیجه‌نهایی را بازنویسی کنیم. این استدلال نشان می‌دهد که شخص تثبیت‌کننده مرجع به این واقعیت که طول میله S در لحظه t یک متر است، واجد نوعی دسترسی ویژه معرفتی است، در حالی که چنین دسترسی ویژه‌ای را در نسبت با هیچ شیء دیگری ندارد. شخص تثبیت‌کننده مرجع این دسترسی معرفتی ویژه را مدیون از سر گذراندن فرآیند تثبیتِ مرجع عبارت «یک متر» است. بنابراین، کریپکی می‌تواند به کمک این استدلال به انتقاد سمن پاسخ داده و نشان بدهد که چگونه فرآیند تثبیتِ مرجع می‌تواند شخص تثبیت‌کننده را در نسبت با برخی حقایق امکانی، در یک موقعیت معرفت‌شناختی ویژه قرار بدهد.

16. In some sense

4. انتقادات و پاسخها

استدلال بخش قبل نشان داد که فرآیند تثبیت مرجع یک واژه، می‌تواند موقعیت معرفتی ویژه‌ای برای شخص تثبیت‌کننده مرجع فراهم کند. شخصی که مرجع عبارت «یک متر» را با ارجاع به طول میله S در لحظه t تثبیت کرده است، می‌تواند دسترسی معرفتی ویژه‌ای به طول میله S در لحظه t داشته باشد. این در حالی است که شخص تثبیت‌کننده مرجع در نسبت با هیچ شیء دیگری چنین دسترسی معرفتی ویژه‌ای ندارد. با این حال به نظر می‌رسد که پذیرش این استدلال نتیجه عجیب و ظاهراً غیرقابل قبولی را به همراه دارد. اجازه بدهید توضیح بدهم.

می‌دانیم که شخص تثبیت‌کننده مرجع می‌توانست به جای انتخاب میله S ، از میله دیگری مثل F برای تثبیت کردن مرجع عبارت «یک متر» استفاده کند. طبق استدلال فوق، او در این حالت می‌توانست به طول میله F در لحظه t دسترسی معرفتی ویژه داشته باشد. اکنون شرایطی را فرض کنید که شخص تثبیت‌کننده مرجع واژه «یک مایل» را با ارجاع به طول میله F در لحظه t تثبیت کند. باز طبق استدلال فوق، این شخص به طول میله F در لحظه t نیز یک دسترسی معرفتی ویژه خواهد داشت. حال می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که این شخص در مواجهه با هر شیء‌ای چنین فرآیندی را طی کند. در این صورت او به اندازه بسیاری از اشیاء موجود در این عالم دسترسی معرفتی ویژه خواهد داشت. بنابراین اگر استدلال فوق درباره دسترسی معرفتی شخص تثبیت‌کننده مرجع درست باشد، آنگاه او می‌تواند به بسیاری (و بلکه همه؟) واقعیات مربوط به اندازه اشیاء چنین دسترسی ویژه‌ای داشته باشد. اما این نتیجه اخیر شهوداً نادرست است، زیرا به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم به اندازه همه اشیاء دسترسی معرفتی ویژه داشته باشیم. پس استدلال فوق نتیجه‌ای زیاده از حد قوی را اثبات کرده و لاجرم نادرست است.

در پاسخ، اجازه بدهید شهود مورد اتکای این اشکال را با دقت بیشتری بررسی کنیم. شهوداً به نظر می‌رسد که شخص تثبیت‌کننده مرجع، برای معرفت به اندازه اشیاء غیر از میله S ناچار است که آن‌ها را به کمک میله S اندازه بگیرد. طی فرآیند اندازه‌گیری، شخص تثبیت‌کننده مرجع نه تنها به اندازه اشیاء دیگر معرفت حاصل می‌کند، بلکه از نسبت‌های موجود بین طول اشیاء مختلف نیز آگاه می‌شود. مثلاً فرض کنید این شخص با اندازه‌گیری طول میله F بداند که میله F دو متر است. در این صورت او می‌داند که میله F از حیث اندازه دو برابر میله S است. اکنون به نظر می‌رسد که شهود محل اتکای این اشکال دقیقاً مربوط به همین نسبت‌های موجود بین اندازه‌ی اشیاء مختلف است. در واقع، گزاره متعلق این شهود این است که ما نمی‌توانیم به نسبت‌های موجود بین اندازه اشیاء مختلف دسترسی معرفتی ویژه داشته باشیم، حتی اگر بتوانیم با تثبیت مرجع واژگان مختلف، به یک معنا به اندازه این اشیاء دسترسی معرفتی ویژه‌ای

داشته باشیم. بنابراین حتی اگر شخص تثبیت‌کننده مرجع، در نسبت با هر شیء موجود در این جهان فرآیند تثبیت مرجع را از سر بگذراند و یک نوع دسترسی معرفتی ویژه به طول این اشیاء حاصل کند، او هنوز نمی‌تواند به صورت ویژه چیزی درباره نسبت‌های اندازه‌های این اشیاء بداند. شهود مورد اتکای این اشکال دقیقاً معطوف به همین رابطه‌های موجود بین اندازه‌های اشیاء مختلف است.

یک اشکال دیگر به استدلال بخش قبل به نکته‌ای باز می‌گردد که در این مقاله بارها به آن اشاره کردیم و آن اینکه شخص تثبیت‌کننده مرجع در مثال متر استاندارد هم واجد معرفت پسینی و هم واجد معرفتی پیشینی است. اکنون ممکن است ادعا شود که بدون وجود این معرفت پسینی اساساً تحقق معرفت پیشینی (یا به تعبیر دقیق‌تر: تحقق دسترسی معرفتی ویژه) ناممکن است. اما اگر دسترسی معرفتی ویژه به اندازه متر استاندارد مستلزم برخورداری از معرفت پسینی به اندازه متر استاندارد است، چه‌بسا این دسترسی ویژه به نوعی بر معرفت پسینی مورد نظر استوار شده باشد، و در نتیجه دسترسی معرفتی مورد ادعا در نهایت مبتنی بر معرفت پسینی باشد، بطوریکه بدون تحقق معرفت پسینی به اندازه متر استاندارد، دسترسی معرفتی ویژه مورد ادعا نیز محقق نخواهد شد. اما اگر دسترسی معرفتی ویژه مورد ادعا نهایتاً بر معرفت پسینی مبتنی شده باشد، اصولاً دیگر نمی‌تواند یک دسترسی معرفتی ویژه مستقل از تجربه بیرونی باشد.

در پاسخ به این اشکال به دو نکته می‌توان اشاره کرد. در ابتدا اجازه بدهید بپذیریم که دسترسی معرفتی ویژه به این واقعیت که «طول میله S در لحظه t یک متر است»، مستلزم تحقق معرفت پسینی به این واقعیت باشد، یعنی بپذیریم که هر کجا چنین دسترسی مورد ادعایی وجود دارد، یک معرفت پسینی نیز وجود داشته باشد. اکنون سؤال اینجاست که چرا باید نتیجه بگیریم که پذیرش این رابطه استلزامی نهایتاً به انکار دسترسی ویژه معرفتی منتهی می‌شود؟ این اشکال زمانی می‌تواند در انکار دسترسی معرفتی ویژه شخص تثبیت‌کننده مرجع موفق شود که نشان بدهد معرفت پسینی مورد نظر با دسترسی ویژه معرفتی ناسازگار است؛ یعنی باید نشان داده شود که وجود این معرفت پسینی به نحوی مانع از دسترسی معرفتی ویژه شخص تثبیت‌کننده مرجع می‌شود. اما صرف وجود یک رابطه استلزامی بین دو نوع معرفت، به منزله انکار تحقق یکی از آنها نیست. البته این درست است که پذیرش این رابطه استلزامی در نهایت به این معنی است که شخص تثبیت‌کننده مرجع نمی‌تواند با از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع به حقیقتی تازه درباره جهان نائل شود، یعنی فرآیند تثبیت مرجع تنها می‌تواند مولد نوعی مسیر معرفتی جدید به سوی حقیقتی از پیش شناخته شده باشد. اما همانطور که گفتیم کریپکی هم به هیچ عنوان ادعا نکرده که شخص تثبیت‌کننده مرجع به حقیقتی تازه درباره این جهان آگاه می‌شود.

اما نکته مهم تر و جالب تر اینکه شاید بتوان اثبات کرد که اصل رابطه استلزامی مورد ادعا نادرست است و چه بسا شخص تثبیت کننده مرجع بتواند با از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع، به حقیقتی تازه درباره جهان نائل شود. فرض کنید که در محلی که میله S نگهداری می شود (مثلا موزه‌ای در پاریس) دستگاهی تعبیه شده که با پنهان کردن میله S، درست در همان محل، هولوگرامی کاملا شبیه میله S می‌سازد، بطوریکه همه ابعاد پدیداری این هولوگرام دقیقا همان ابعاد میله S است و اشخاص عادی نمی‌توانند هولوگرام را از میله S تشخیص بدهند. اکنون شخص تثبیت کننده مرجع با نگاه به این هولوگرام عبارت «یک متر» را با وصف معین «طول میله S در لحظه t» تثبیت می‌کند و باور می‌آورد که «طول میله S در لحظه t یک متر است». از آنجا که دستگاه مورد نظر کاملا قابل اعتماد است، باور شخص تثبیت کننده مرجع صادق است. اما به رغم صدق باور شخص تثبیت کننده مرجع، شهودا به نظر می‌رسد که باور او از حیث پسینی مصداق معرفت نیست زیرا شخص تثبیت کننده مرجع خود میله S را در لحظه t مشاهده نکرده، بلکه فقط هولوگرامی از این میله را دیده است. شخص تثبیت کننده مرجع فاقد تجربه ادراکی مناسب از میله S است، در نتیجه باور او فاقد توجیه پسینی مناسب خواهد بود. با این حال در اینجا نیز شهودی وجود دارد که این شخص می‌داند که «طول میله S در لحظه t یک متر است». اجازه بدهید در دفاع از این شهود استدلالی بیاوریم.

شخص تثبیت کننده، مرجع عبارت یک متر را با ارجاع به طول میله S در لحظه t تثبیت کرده است، پس واجد نوعی دسترسی معرفتی ویژه به این واقعیت است که «عبارت "یک متر" به طول میله S در لحظه t ارجاع می‌دهد». اما اگر شخص تثبیت کننده مرجع بداند که عبارت «یک متر» به «طول میله S در لحظه t» ارجاع می‌دهد، آنگاه می‌داند «گزاره‌ای که جمله "طول میله S در لحظه t، یک متر است"، بیانگر آن است، صادق است». از طرف دیگر، این شخص دقیقا می‌داند که «یک متر» چقدر است زیرا اندازه هولوگرام میله S را به چشم دیده است. به یک معنا، هولوگرام میله S در لحظه t ویژگی «یک متر بودن» را نمونه‌دار کرده است. پس شخص تثبیت کننده مرجع، فهمی از گزاره «طول میله S در لحظه t یک متر است» دارد. از این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که این شخص می‌داند که این گزاره صادق است، یعنی می‌داند که طول میله S در لحظه t یک متر است؛ و همانطور که در بخش قبل توضیح دادیم شخص تثبیت کننده مرجع در اینجا از نوعی دسترسی معرفتی ویژه برخوردار است. اما جالب اینجاست که این دسترسی معرفتی ویژه، مستلزم معرفت پسینی به واقعیت مورد نظر نیست و در واقع، شخص تثبیت کننده مرجع با از سر گذراندن فرآیند تثبیت مرجع به حقیقتی تازه درباره جهان آگاه شده است.

نکته بسیار مهم اینکه اگر این استدلال درست باشد، آنگاه نشان داده شده است که تجربه ادراکی شخص تثبیت کننده مرجع از میله S، در توجیه باور او به این گزاره نقشی نداشته و صرفا شرایط لازم برای فهم این گزاره را

فراهم آورده است. در این مثال، شخص تثبیت‌کننده مرجع میله S را نمی‌بیند اما با دیدن هولوگرام میله S مفهوم «یک متر» را کسب می‌کند تا بدین وسیله بتواند به گزاره منفرد مورد نظر باور بیاورد. اما با از بین رفتن تجربه ادراکی این شخص از خود میله S، معرفت او به اینکه میله S در لحظه t یک متر است، مخدوش نمی‌شود. پس اساساً تجربه ادراکی او از این میله هیچ نقش توجیهی در معرفت او به این گزاره نداشته است. بدین ترتیب، با پذیرش این استدلال، می‌توان به استراتژی اصلی سمن علیه کریپکی نیز پاسخ داد.

اما طرفدار سمن می‌تواند در پاسخ به استدلال اخیر سه اشکال مطرح کند. نخست اینکه ممکن است ادعا شود که وصف معین «طول میله S در لحظه t» که مرجع عبارت «یک متر» بواسطه آن تثبیت شده است، در اینجا کاربردی ارجاعی¹⁷ دارد و به طول هولوگرام میله S در لحظه t ارجاع می‌دهد و نه به طول میله S در لحظه t. در این صورت، شخص تثبیت‌کننده مرجع تنها به این واقعیت معرفت دارد که «طول هولوگرام میله S در لحظه t یک متر است» و چیزی درباره طول میله S در لحظه t نمی‌داند. این اشکال بر فرض تمایز سمانتیکی بین کاربردهای ارجاعی و توصیفی (یا اسنادی)¹⁸ وصف‌های معین مبتنی شده است. طبیعتاً طرفدار نظریه کریپکی می‌تواند از اساس منکر چنین تمایزی شود. به علاوه، حتی با قبول این تمایز، روشن نیست که چرا شخص تثبیت‌کننده مرجع نتواند در این مثال وصف معین را به صورتی توصیفی (اسنادی) به کار ببرد؟ حال اگر بتوانیم کاربرد توصیفی (اسنادی) وصف معین را در این مثال تصدیق کنیم (که رویکردی کاملاً معقول به نظر می‌رسد)، آنگاه این اشکال بر طرف خواهد شد. این اشکال هنگامی می‌تواند نتیجه مورد نظر را به همراه داشته باشد که نشان بدهد شخص تثبیت‌کننده مرجع در اینجا نمی‌تواند وصف معین «طول میله S در لحظه t» را به صورت اسنادی به کار ببرد.

اشکال دوم اینکه ممکن است ادعا شود شخص تثبیت‌کننده مرجع هنگامی به این واقعیت علم دارد که «طول میله S در لحظه t یک متر است» که به طریقی از قابل اعتماد بودن دستگاه سازنده هولوگرام آگاه باشد زیرا صدق باور او وابسته به عملکرد درست و قابل اعتماد این دستگاه است. این اشکال نیز به نظر اشکال محتومی نیست زیرا دست‌کم با پذیرش برخی نظریات بیرونی‌گرایانه درباره معرفت¹⁹، می‌توان به سادگی تصدیق کرد که شخص تثبیت‌کننده مرجع برای معرفت به طول میله S لازم نیست که از قابل اعتماد بودن دستگاه‌های دخیل در این معرفت آگاه باشد، همانطور که مثلاً برای معرفت به دمای یک اتاق لازم نیست که از قابل اعتماد بودن دماسنج نصب‌شده در اتاق آگاه باشد. البته یک

17. Referential use

18. attributive

19. Epistemic externalism

نکته مهم را باید در اینجا تصدیق کرد و آن اینکه معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع در این مثال خطاپذیر بوده و به موارد گنیه‌ای راه می‌دهد. اهمیتِ نکته اخیر از آنجاست که ممکن است کسی ادعا کند که معرفت‌های پیشینی یا حتی معرفت‌های مبتنی بر دسترسی ویژه باید جزو موارد معرفتِ خطاناپذیر قلمداد شوند که در این صورت باید تصدیق کرد که چون معرفتِ شخص تثبیت‌کننده مرجع در این مثال خطاپذیر است، پس نمی‌تواند از نوع معرفتِ پیشینی یا معرفت از طریق دسترسی ویژه باشد. اما بحث درباره خطاپذیر بودن یا نبودنِ معرفت‌های پیشینی مسئله‌ای با جواب قاطع و مشخص نیست و به‌علاوه، وارد شدن به این بحث خارج از حدود این مقاله است و در نتیجه، در اینجا به ناچار باید آن را کنار بگذاریم.

اشکال سوم به این استدلال این است که حتی اگر بپذیریم که شخص تثبیت‌کننده مرجع به طول متر استاندارد معرفتِ پیشینی ندارد، اما با توجه به اینکه دسترسی معرفتی ویژه او به این حقیقت بر معرفتِ پیشینی اش به طولِ هولوگرام مبتنی شده، پس در نهایت این معرفت همچنان پیشینی خواهد بود. شخص تثبیت‌کننده مرجع بواسطه‌ی دیدنِ هولوگرام میله S به این واقعیت معرفت حاصل کرده است که «یک متر بودن» دقیقاً چقدر است و بدونِ این معرفت او نمی‌توانست به طول متر استاندارد نیز معرفت حاصل کند.

همانطور که پیش از این و به دفعات اشاره کردیم، نقش این معرفتِ پیشینی مورد ادعا چیزی بیش از فراهم آوردن شرایطِ فهم یک گزاره نیست. این معرفت درباره ویژگیِ «یک متر بودن»، به شخص تثبیت‌کننده این امکان را می‌دهد تا فهمی از گزاره منفردِ «طول میله S در لحظه t یک متر است» به دست بیاورد و نقشی در توجیه باور او به این گزاره ایفا نمی‌کند، زیرا اگر چنین تجربه‌ای نقشِ توجیهی داشته باشد آنگاه نمی‌توانیم به هیچ گزاره منفردی معرفتِ پیشینی داشته باشیم. مثلاً گزاره منفردِ «دوچرخه یک وسیله حمل‌ونقل است» را در نظر بگیرید. ویژگیِ «دوچرخه بودن»، یکی از اجزاء سازنده این گزاره است و فهم این گزاره منوط به آشنایی با این ویژگی است. حال اگر معرفت به این ویژگی تنها از طریق پیشینی ممکن باشد، پس معرفت به گزاره مورد نظر نیز لاجرم پیشینی خواهد بود، این در حالی است که شهودا به نظر می‌رسد که ما به این گزاره و گزاره‌های مشابه معرفتی از نوع پیشینی داریم. به‌علاوه، اصولاً روشن نیست که چگونه تجربه پیشینی شخص تثبیت‌کننده مرجع از طولِ هولوگرامِ میله S می‌تواند نقشی در توجیه باور او درباره طولِ میله S باشد. اگر این تجربه ادراکی بتواند نقشی توجیهی در باورِ شخص تثبیت‌کننده مرجع به طولِ میله S داشته باشد، آنگاه باید تصدیق کنیم که این شخص به یک متر بودنِ طولِ میله S در لحظه t معرفتِ پیشینی دارد. این در حالی است که این نتیجه به شدت با شهودات ما درباره فقدانِ معرفتِ پیشینی در این مثال ناسازگار است.

- BonJour Laurence**, 1998, In Defense of Pure Reason, New York: Cambridge University Press
- Davidson Mathew**, 2007, On Sense and Direct Reference, McGraw-Hill Higher Education
- Jeshion Robin**, 2000, "Ways of Taking A Meter", Philosophical Studies 99: 297-318
- Korman Daniel Z.**, 2010, "The Contingent A Priori and The Publicity of A Priori Knowledge", Philosophical Studies, No 149: 387-393
- Kripke Saul**, 1980, Naming and Necessity, Harvard University Press
- Soames Scott**, 2003, Philosophical Analysis in the Twentieth Century, Vol 2, Princeton University Press
- Turri John**, 2011, "Contingent A Priori Knowledge", Philosophy and Phenomenological Research, Vol 83, No 2: 327-344